

A scenic background image showing a sunset over the ocean. The sun is a bright, glowing orb in the center of the upper half, partially obscured by soft, orange-tinted clouds. The horizon line is straight, separating the dark, textured surface of the water from the sky. In the foreground, dark, jagged rocks are silhouetted against the lighter water and sky. The overall color palette is dominated by warm oranges, yellows, and deep blues.

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و یازدهم





خانم لیلا از شیراز



بسم الله

با سلام و درود فراوان به آقای شهبازی عزیز و عاشقان گنج حضور

طلب و چالش‌های آن:

من نشستم ز طلب، وین دل پیچان نشست
همه رفتند و نشستند و دمی جان نشست

هر که استاد به کاری، بنشست آخر کار
کار آن دارد آن کز طلب آن نشست
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۴۱۳

اجازه بدید در ابتدا کمی از تجربیاتم بیان کنم. من همیشه در طلب بودم ولی متأسفانه راه را اشتباه رفتم. فقط یک سری عبادات ظاهری که مرسوم بود، به اضافه‌ی مکان پرستی، زمان پرستی، شخص پرستی و غیره یاد گرفتم که هیچ وقت به دلم نبود.

تا این که خداوند دری به رویم باز کرد و آن گنج حضور بود. یک روز بر حسب اتفاق برنامه‌ی گنج حضور را از تلویزیون برای اولین بار دیدم. از این برنامه‌ی بی نظیر متوجه شدم که این چالش‌ها برای این بوده که خداوند می‌خواسته به من بگوید راحت اشتباه هست، حتی راه عبادت کردند.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۱۴۳

من سال‌ها بیرون از خودم دنبال جام جم بودم و نمی‌دانستم که جام جم درونم هست، پس باید در درونم دنبالش بگردم. و من بعد از سالیان دراز که کلاس‌های سختی هم گذراندم، از برنامه‌ی گنج حضور با اجرای بی نظیر آقای شهبازی عزیز متوجه گنج درونم شدم. گنج حضور خودش یک جام جم بود که خداوند به من هدیه داد تا درونم را بشناسم. خداوند به من گفت راه جستجوی اشتباه است، هیچ چیزی در بیرون تو نیست، برو درونت را جستجوی کن.

شناسایی :

و اما طلب، به قول حافظ «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها». در ابتدا باید برای خودمان مشخص کنیم چرا به دنبال طلب حقیقت هستیم؟ آیا به قول آقای شهبازی منظور ما از طلب، تغییر در درونمان و تبدیل شدن به اصلمان است یا فقط تغییر کردن اوضاع بیرونی هست؟ وقتی که واقعا خواهان تغییر در درونمان هستیم، با چالش سختی به نام من‌ذهنی روبرو می‌شویم. روی پل صراط ایستادیم، مرز بین من‌ذهنی و هشیاری حضور. شناسایی من‌ذهنی سخت است، چون بسیار زیرک و مکار هست و حتی به خدا هم تبدیل می‌شود اگر ما جنش را تشخیص ندهیم.

تا که پُشکی مُشک گردد ای مُرید
سال‌ها باید در آن روضه چرید
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۷۲

برای شناسایی من‌ذهنی یا همانیدگی‌ها باید سال‌ها کار کرد. زیرا او با زیرکی از روزن‌های بسیار ریزی که تصورش نمی‌کند، وارد می‌شود و راه خدائیت تو را می‌بندد.

طلب فقط حفظ کردن ابیات مولانا نیست. انجام یک سری عبادات نیست. خواندن، حفظ و تفسیر قرآن نیست. نوشتن یک سری تفسیر ابیات مولانا و خواندنش در گنج حضور نیست. درست کردن ظاهر زندگی که من ذهنی هست، نیست، ترس و ناامیدی نیست، رسیدن برای مقطع خاصی نیست. در طلب، ایستادن وجود ندارد، فقط تا لحظه‌ای که نفس می‌کشیم حرکت است و حرکت.

هر که نقص خویش را دید و شناخت
 اندر استکمال خود دو اسبه تاخت
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲
 -استکمال: به کمال رساندن، تمام کردن

پس در این راه شناسایی من ذهنی بسیار مهم است. و این مرحله به جز با راهنمایی بزرگانی چون مولانا و برنامه بی نظیر گنج حضور امکان پذیر نیست. چون راه سخت و ناهموار است و ما دچار ناامیدی و عجز و ناتوانی می‌شویم. من ذهنی سالیان دراز با ما زندگی کرده، بنابراین به این سادگی دست از سر ما برنمی‌دارد.

۲- اظهار عجز

جز خضوع و بندگی و اضطرار
اندرین حضرت ندارد اعتبار
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳
-اضطرار: درمانده شدن، بی چارگی

پیغمبران هم که برگزیدگان خداوند بودند، طبق آیات قرآن در پیشگاه پروردگار دچار عجز و ناتوانی می شدند و به خضوع و خشوع می افتادند. به طور مثال در آیه ۸۳ سوره ی انبیا، حضرت ایوب در مقابل نفسش به عجز می افتد و به خداوند می فرماید:

«... أَنِّي مَسْنِيَ الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»
«خدایا به من رنج و زیان فراوانی رسیده و تو مهربان ترین مهربانانی.»
-قرآن کریم، سوره انبیا (۲۱)، آیه ۸۳

و در آیه‌ی ۸۴ همین سوره خداوند می‌فرماید:

«فَاسْتَجِبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ ...»
 «دعای او را اجابت کردیم و آسیب‌های وارده بر او را برطرف کردیم.»
 -قرآن کریم، سوره انبیا (۲۱)، آیه ۸۴

همین‌طور در آیه‌ی ۸۷ سوره انبیا، یونس که در تاریکی شکم ماهی که همان ذهن است، گیر افتاده بود، با عجز به پروردگار گفت:

«... لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ.»
 «یعنی خدایا معبودی جز تو نیست، منزهی تو، به راستی که من از ستمکاران بودم.»
 -قرآن کریم، سوره انبیا (۲۱)، آیه ۸۷

و در آیه‌ی ۸۸ همین سوره خداوند می‌فرماید:

«فَاسْتَجِبْنَا لَهُ ...» «... وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»
 «دعایش را اجابت کردیم ...» «... و این چنین مؤمنان را نجات می‌دهیم.»
 -قرآن کریم، سوره انبیا (۲۱)، آیه ۸۸

با اظهار عجز باید از عمق وجودمان خواهان تبدیل باشیم نه با زبان. بنابراین با اظهار قلبی عجز و ناتوانی و خضوع و خشوع در مقابل خداوند، او ما را در پناه خودش می‌گیرد و از شر من‌ذهنی نجات‌مان می‌دهد.

قُوّت از حق خواهیم و توفیق و لاف
 تا به سوزن برگنم این کوه قاف
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۸

باید با اظهار عجز و درماندگی از خداوند که دانا و تواناست نیرو، توفیق و تدبیر بخواهیم که حتی یک سر سوزن نیرو و تدبیر الهی، کوه قاف من‌ذهنی را از جا می‌کند.

۳- نیستی یا عدم

زمانی پروردگار به فریاد ما می‌رسد که عدم شویم، با فضاگشایی. با فضاگشایی اظهار قلبی کنیم که من نیستم.

جمله استادان پی اظهار کار
نیستی جویند و جای انگسار

لاجرم استاد استادان صمد
کارگاهش نیستی و لا بود

هر کجا این نیستی افزون‌تر است
کار حق و کارگاهش آن سر است

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۷۰

-انگسار: شکسته‌شدن، شکستگی؛ مجازاً خضوع و فروتنی

-صمد: بی‌نیاز و پاینده، از صفات خداوند

زمانی خداوند ما را می‌پذیرد که ما روی من خط بکشیم، اظهار عجز بدون من ذهنی باشد، فضاگشایی داشته باشیم، ناظر ذهن باشیم؛ آن وقت خداوند وارد می‌شود. آسان نیست، اما ناامید نباید شد، زیرا از شر من ذهنی به خود خداوند که همه‌ی وجود فقط اوست پناه می‌بریم.

پس چه چاره جز پناه چاره‌گر
ناامیدی مس و اکسیرش نظر

ناامیدی‌ها به پیش او نهید
تا ز درد بی‌دوا بیرون جهید
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۳۳۸۶ و ۳۳۸۷

طلب غذای روح است همان‌طور که جسم ما برای بقای خود به غذا نیاز دارد. بنابراین نباید فکر کنیم که با چند ماه یا چند سال کار معنوی کردن، روح ما بی‌نیاز شده است، هرگز این‌طور نیست. اگر حتی یک روز و شاید یک لحظه از غذای روح‌مان غافل شویم و فکر کنیم که استاد هستیم و نیاز نداریم، در چنگال دیو من ذهنی اسیر شدیم و خیلی راحت دوباره ما را می‌خشکاند، چون مانع رسیدن آب زندگانی به ما می‌شود.

مناجات:

مال رفته، عمر رفته، ای نسیب
مال و جان داده پی کاله معیب
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۰۹

خدایا اعتراف می‌کنم پُر از دردم، دردهای من ذهنی مرا احاطه کردند و نیاز به آب زندگانی دارم. که در طول زندگی‌ام هر کاری کردم جهد بی‌توفیق بوده، حتی همه‌ی عباداتم. زیرا حتی با عباداتم، خدائیت خودم را از نادانی می‌فروختم، چون من ذهنی را نمی‌شناختم. درواقع یوسفیت درونم در بازار به بهای اندک که همانیدگی‌ها هست، فروختم. حالا درمانده و خسته از تلاش‌های بیهوده‌ای که همه‌ی عمر داشتم، پناهگاهی جز تو ندارم. خدایا حدود سه سال و اندی که مرا به گنج حضور هدایت کردی، هنوز نتوانستم به‌درستی خشمم را مدیریت کنم و بسیار رنج می‌برم، فضاگشایی از دستم می‌رود و بعد از چند دقیقه به یادش می‌افتم.

خدایا من ذهنی را می‌دهم تا با آب رحمت که همه‌ی هستی را فرا گرفته مرا سرمست خودت بگردانی تا نیست شوم. خدایا مرا در تاریکی‌های من ذهنی تنها نگذار و به‌موقع مرا از خواب ذهن بیدار کن. خدایا در پناهگاه امنی که تو برای من ساختی «نعره‌ی لاضیر» می‌زنم تا از جان کندن من ذهنی نجاتم دهی.

آمین یا رب العالمین

-لیلا از شیراز



خانم دیبا از کرج



به نام خدا

«وقت کار است.»

ز زندان کیست این کاره؟ که پیش شاه خون خواره
میان بندد دگر باره که اینک وقت گار آمد
مولوی، دیوان شمس، غزل ۵۸۸

رند در این جا انسانی ست که روی خود کار می کند تا هشیاریش را از زندان ذهن و زنجیر همانیدگی ها آزاد کند.
اگر با خودمان صادق باشیم و خرابکاری های من ذهنی را ببینیم، می دانیم هر چیز غیر از خدا به مرکزمان بیاید
قضا با تیر حوادث خون آن را می ریزد، پس با زندگی همکاری کنیم و از مقاومت و قضاوت دست برداریم و
ایرادهای مرکزمان را شناسایی کنیم.

پس لباسِ کبر بیرون کن ز تن
ملبسِ ذُل پوش در آموختن
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۱
-ملبس: لباس، جامه
-ذُل: خواری و انکسار

پس باید به خودم نگاه کنم و ببینم آیا لباس کبر و پندار کمال را تن هوشیاری ام کردم و در چرخه غلطهای تکراری کنترل، توقع، رنجش و می دانم گیر کردم و اوقات تلخی می کنم؟

اگر واقعا می خواهم تغییر کنم باید یاد بگیرم چگونه فضا را در برابر اتفاقات باز کنم و از چرخه مسئله سازی ذهن بیرون بیایم؟ باید بدانم جای تمرکز روی دیگران، نورافکن روی خودم باشد و جرم و گناه خود را شناسایی کنم. هر همانیدگی یک گناه است.

پس وقت کار است تا مسئولیت اشتباهاتی که در چرخه زندگی‌ام بارها و بارها تکرار کردم را بپذیرم و از آن‌ها فرار نکنم، حضور ناظر از جنس خداست وقتی ما می‌پذیریم که ایراد داریم، فضا باز می‌شود و نیروی هدایت و عقل فضای باز شده همانیدگی‌ها و دردهای حاصل از آن را می‌شوید. برای تغییر کردن باید سخت کار کنیم و خودمان را قضاوت نکنیم، اگر فرمان خدا که آنصتوا و اتقواست را بپذیریم هم پاداش و هم دوا می‌آید.

گر تو نباشی یار من گشت خراب کار من
 مونس و غمگسار من بی تو به سر نمی شود
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۵۳

اگر فضا باز نکنیم و خدا را طلب نکنیم هر کاری با من ذهنی بکنیم خراب می شود، برای کار کردن و تغییر کردن باید از خدا بخواهیم که ما را در جهت رشد و تعالی کمک کند و در این سفر لیاقت قرین شدن بزرگانی مثل مولانا را به ما بدهد تا راه هدایت برایمان گشوده شود. از مولانا می آموزیم که رنج و درد را چگونه به گنج حضور و شادی تبدیل کنیم. ابیات مولانا مثل الماسی سنگ دلمان را می شکافد و ما را به لایه های درونی خویش می برد تا آن چه را که زیر ناموس بدلی و پندار کمال پنهان کردیم، پیدا کنیم و دور اندازیم.

چون اشارت‌هاش را بر جان نهی
در وفای آن اشارت، جان دهی

پس اشارت‌های اسرار ت دهد
بار بردارد ز تو کارت دهد
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۳۵

جان هشیار ما تشنه اشارت‌های فضای گشوده است فرکانس فضای گشوده مثل آنتن اسرار زندگی را به جان ما
منتقل می‌کند، با فضاگشایی می‌بینم چیزهایی که ذهنم تا کنون آن‌ها را مهم جلوه می‌داد و مرا درگیر می‌کرد،
کنار رفتند. هرچند که آن‌ها اعتبار دارند، ولی آن قدر مهم نیستند که به مرکز بیایند و به من درد بدهند.

رفته ره درشت من، بار گران ز پشت من
دلبر بردبار من، آمده برده بار من
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۳۷

وقتی ما به صورت حضور ناظر کیفیت هوشیاری این لحظه را حفظ می کنیم و با عجله شیطان به زمان آینده و گذشته نمی رویم، راه زندگی برایمان آسان و پر از لذت می شود و بار گران فکرها، دردها و باورها از ما برداشته می شود.

چون نکرد آن کار، مزدش هست؟ لا
 لیس للانسان الا ما سعی
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۵۴۵

این بیت مولانا از قرآن کریم «آیه ۳۹ سورة نجم» می‌آید و اهمیت قانون جبران را گوشزد می‌کند «برای انسان بهره‌ای جز سعی و کوشش او نیست» پس نمی‌توانیم بدون تلاش و رعایت قانون جبران از آموخته‌هایمان بهره و مزد بگیریم. مزد زندگی امنیت، هدایت، عقل و قدرت است که مستلزم تلاش و تعهد و جبران است. مولانا می‌فرماید کسی که کار نکند مزدش «لا یا نه» است.

کاری ز درون جان تو می‌باید
کز عاریه‌ها تو را دری نگشاید
-مولوی، دیوان شمس، مولوی، رباعی ۷۷۷

با کمک این بیت طلایی مولانا به کانون تغییر، که درون ماست برویم و در آن را بگشاییم و فضاگشایی در مقابل زخم دندان‌ها و نیش من‌های ذهنی را تمرین کنیم. تا رنج و درد هوشیارانه نباشد گنج را پیدا نمی‌کنیم. با تمرکز روی خود حواسمان می‌شود که پشت درهای عاریتی قضاوت و عوض کردن دیگران نمائیم.

اگر گشایش و خلاقیت می‌خواهیم، باید مواظب باشیم چیزی را که ذهن مهم نشان می‌دهد را جدی نگیریم و در تله شیطان نیفتیم. زیرا ما بیشتر از طریق انسان‌های نزدیک تحت تاثیر قرار می‌گیریم و هوشیاری مان دزدیده می‌شود.

دیو چون عاجز شود در افتتان
استعانت جوید او زین انسِیان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱-
-افتتان: گمراه کردن
-استعانت: یاری خواستن
-انسِیان: آدمیان

با سپاس فراوان 🙏🌸
دیبا از کرج



آقای علی از دانمارک



با سلام

موضوع انشاء:

من چگونه و از چه راههایی خدا و دیگران را امتحان می‌کنم؟

با تمرکز روی خودم و تعمق در ابیات دیوسوز مولانا به تدریج لایه‌های همانیدگی کنار می‌روند. من اصلاً فکر نمی‌کردم که دائماً در حال امتحان کردن زندگی و هشیاری خدایی خودم هستم. من ذهنی منطوری وانمود می‌کرد که پندار کمال در من وجود ندارد اگر هم هست خیلی کم‌رنگ است. ولی با تمرکز روی خودم پی به آثار و نشانه‌هایی بردم که ادعای من ذهنی‌ام را باطل می‌کند. از جمله این نشانه‌ها که در خود شناسایی کردم به موارد زیر اشاره می‌کنم:

غم پیشه‌گی:

از آن جایی که جنس خداوند شادی است من با غم خوردن به خاطر از دست دادن چیزی خدا را امتحان می‌کنم.

فضابندی:

از آن جایی که خداوند خاصیت انشراح و فضاگشایی را به من داده است من با بستن فضا و مقاومت خدا را امتحان می کنم.

ترس و هیجان زدگی:

از آن جایی که خداوند غفور و رحیم است من با ترسیدن و هیجاناتی مثل نگرانی و افسوس و اضطراب این خاصیت خدا را انکار می کنم.

تقلید:

از آن جا که خداوند هر لحظه در کار جدیدی است من با تقلید از من ذهنی خودم و دیگران و نشخوار کردن فکرهای تکراری و تقلیدی دائماً جنس خدایی ام را که آفرینندگی و خلاقیت است انکار می کنم.

احساس نیاز و گداصفتی:

من با گدایی از چیزهایی که در مرکز هستند مثل توجه و تأییدطلبی از دیگران، خداوند صمد را امتحان می‌کنم. پس من هم به عنوان جنس خدائیت به هیچ‌چیزی برای کامل شدن نیاز ندارم.

دانایی:

من با تکیه بر عقل من ذهنی خودم از علم خداوند محروم هستم که براساس قضا و کن‌فکان عمل می‌کند. مثلاً چند فرصت شغلی را از دست دادم و به خداوند گله کردم که چرا این‌ها را از من گرفتی ولی حالا متوجه می‌شوم که آن شغل‌ها به نفع من نبوده است.

نارضایتی:

در بعضی موارد از وضعیت موجود رضایت ندارم، درحالی‌که مولانا از زبان خداوند می‌گوید که اگر راضی باشی مورد عنایت من قرار می‌گیری.

بی صبری:

من در برابر ناملایمات و سختی‌های زندگی که خداوند برای رشد و پیشرفتم مقدر می‌کند، بی صبری نشان می‌دهم و شروع به قضاوت اتفاق می‌کنم. درواقع به خدا می‌گویم که قرار نبود من را به سختی بیندازی.

خساست:

من با تنگ‌نظری خاصیت فراوانی خدا را انکار می‌کنم. مثلاً با خدا شرط می‌کنم که اگر حقوقم زیادتر شود جبران مالی‌ام را بیشتر می‌کنم.

قضاوت:

من با قضاوت اتفاقات و دیگران، قضاوت خداوند را زیر سؤال می‌برم. مثلاً با دیدن عیب کسی، طرف را تحقیر می‌کنم.

ناسپاسی:

من سپاس گزار نعمت‌هایی که دارم نیستم که در رأس آن‌ها توانایی انتخاب فضاگشایی در این لحظه است. به عبارت دیگر حالت حقیقی من بودن در این لحظه است و تنها در این حالت است که شکرگزاری واقعی را به جا می‌آورم. ولی من اکثر اوقات تبدیل به جنس مجازی خودم می‌شوم و درواقع خودم را از این موهبت بزرگ محروم می‌کنم.

نشان دار کردن عدم:

من که در اصل از جنس هشیاری خالص هستم و همیشه حال من خودبه‌خود خوب است ولی این هشیاری ناب را با همانیده شدن تبدیل به یک جسم نشان‌دار می‌کنم و حالش را خراب می‌کنم. یعنی می‌خواهم جنس خداییتم را امتحان کنم ببینم می‌توانم جنس بهتری از آن بسازم. مثلاً وقتی با استفاده از این دانش معنوی در پی ساختن یک من معنوی‌نما هستم.

داشتن گمان بد به خداوند:
 شالوده من ذهنی شک و تردید است، بنابراین نمی توانم انتظار داشته باشم که با من ذهنی به این یقین برسم که خداوند برای من کافی است. وقتی هنوز از چیزهای این جهان که بی وفا هستند طلب خوشبختی می کنم و از کم و زیاد شدن آنها حال من هم خوش و ناخوش می شود به این معنی است که به خداوند مظنون هستم و می خواهم امتحان کنم ببینم می توانم از بی وفایان طلب ثبات و آرامش بکنم یا نه.

انتخاب قرین:
 در این لحظه که من قدرت انتخاب این را دارم که با خداوند قرین شوم یا با هر چیزی غیر از او، ولی من با فکرهای تکراری و عدم رعایت فرمان انصتوا به خداوند اجازه نمی دهم که حرف بزند. پس این پیام را به خداوند می دهم که من قرین شدن با هر چیز دیگری را به همنشینی با تو ترجیح می دهم.

انشایم را با این مطلب از آموزه های مولانا به پایان میرسانم که در این کائنات همه چیز تسلیم خداوند است. یعنی هر باشنده ای چون قلم در پنجه امتحان کننده خداوند است به جز من ذهنی احمق که ساز مخالف می زند و در پی امتحان کردن گرداننده این کائنات و از جمله خودش، یعنی پروردگار بی همتاست.

امتحان بر امتحان است ای پدر
هین، به کمتر امتحان، خود را مخر
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶

جدایی را چرا می آزمایی؟!
کسی مر زهر را چون آزماید؟
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۸۲

با تشکر
علی از دانمارک



آقای حسن از قوچان



لیک مقصود ازل، تسلیم توست
ای مسلمان بایدت تسلیم جست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

با سلام درود

ابیاتی از برنامه ۹۴۹:

وآن غصه که می گویی: آن چاره نکردم دی
هر چاره که پنداری، آن نیز غرر باشد

خود کرده شمر آن را، چه خیزد از آن سودا؟
اندر پی صد چون آن، صد دام دگر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۳۰
-غرر: هلاکت، فریب خوردن

🌻 وقتی با من ذهنی فکر و عمل می کنیم، دچار غصه و تخریب و ضرر می شویم و بعد در ذهنمون دوباره تصور می کنیم اگر اون راهی که الان به ذهنم می آید را می رفتم، اوضاعم بهتر می شد و این وضعیت الان رو نداشتم ولی می فرمایند هر راهی که الان به ذهنت می آید، اون راه هم فریب و دروغ است. اصلاً این راه و چاره‌ای که الان به ذهنت می آید را انجام شده فرض کن. از این چاره‌ای که از من ذهنی‌ات میاد، چی حاصل میشه؟ بلکه به دنبال صدها و هزاران راه و چاره‌ای که الان به ذهنت میاد، صدها دام و بی‌مرادی هست.

آن چاره همی کردم، آن مات نمی آمد
آن چاره لنگت را آخر چه اثر باشد؟

از مات تو قوتی کن، یاقوت شو او را تو
تا او تو شوی، تو او، این حصن و مفر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۶۳۰

🌻 و با خودمون می گوئیم اگر به جای اون تصمیم، به جای اون معامله این راهی که الان به ذهنم میاد را می رفتم
و اون تصمیم قبلی را نمی گرفتم، الان مات نمی شدم و خوش بخت بودم، ولی می فرمایند آن چاره ای که الان به
ذهنت میاد چاره لنگه، از این چاره هم اثری حاصل نمیشه. و یک چاره داری، این لحظه بیا اطراف وضعیت این
لحظه که داری و ذهنت آن را نشون میده، اطرافش فضاگشایی کن و از این مات شدن غذا بگیر تا یاقوت خدا
شوی یعنی مرکزت عدم شود و تو او بشوی و او تو، یعنی با خدا به وحدت برسی، این حالت پناهگاه و محل
قرار تست.

ما که مدت‌هاست با من ذهنی فکر و عمل کرده‌ایم الان سرخورده شده‌ایم و احساس می‌کنیم زندگی نکردیم و ذهنمون دلیل این سرخوردگی را تصمیمات اشتباه ما در گذشته می‌دونه. ولی حضرت مولانا می‌فرمایند هر راه دیگه‌ای می‌رفتی و هر تصمیم دیگه‌ای می‌گرفتی باز هم احساس زندگی نمی‌کردی، چون مرکز همانیده است و تا مرکز عدم نشود با تغییر راهکار و چاره، احساس زندگی نخواهی کرد.

لیک مقصود ازل تسلیم تُوست
ای مسلمان بایدت تسلیم جست
مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

مقصود خدا تسلیم ما در برابر خدا، جدی نگرفتن آن‌چه ذهن نشان می‌دهد و عدم شدن مرکز ما است و این حالت، حصن و مفر ما است.

با تشکر
حسن، قوچان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید